

رهنمایی کی توانی، ای که خود ره را ندانی؟!

نگاهی به طرح جدید مجاهدین خلق
(جبهه همبستگی ملی)

arash@funtrivia.com

آرش کمانگر

قسمت اول

اکنون بیش از هر زمانی مسجل گشته که ایران بر مبنای مجموعه شرایط داخلی و بین‌المللی، در آستانه تحولات سیاسی حادی قرار دارد. از یک طرف بحران اقتصادی و فقر و فلاکت توده‌ای بیداد می‌کند و بحران ناهنجاری‌ها و آسیب‌های اجتماعی به شکل برق‌آسایی در حال رشد است. از سویی دیگر نفرت توده‌ای از جمهوری اسلامی هیچگاه تا بدین حد آماده فوران نبوده است. جوانان -بزرگ‌ترین قشر اجتماعی کشور- به دلیل بی‌آیندگی مطلق در چارچوب این رژیم جهنمی، به معنای واقعی کلمه به یک بمب ساعتی در حال انفجار مبدل گشته‌اند. کارگران که بیش از هر طبقه دیگر اثرات غارت و چپاول حکام و بوژوازی را به دوش می‌کشند -از کران تا کران ایران- روزی نیست که برای دفاع از حق حیات خود، این کارخانه یا آن شرکت را به صحنه اعتصاب و اعتراض مبدل نکنند. دانشجویان که در سال‌های اخیر به مثابه سیاسی‌ترین قشر اجتماعی سکاندار بسیاری از پیکارهای ضد استبدادی و آزادیخواهانه بوده‌اند، دگر بار به بهانه اعتراض به حکم اعدام هاشم آقاجری، دانشگاه‌های شهرهای بزرگ را به عرصه وسیع‌ترین اعتراضات آزادیخواهانه خود تبدیل نموده‌اند. زنان گرچه هنوز با برپایی حرکات مستقیم و مستقل سیاسی و بزرگ فاصله دارند، اما جنبش و چالش غرور انگیز آنها در قالب اشکالی چون مقاومت منفی، نافرمانی مدنی و روشنگری‌های فمینیستی و برابری طلبانه، نفس تاریک اندیشان مذهبی حاکم را بریده‌اند. سایر اقشار مردم نظیر تهیدستان شهری و روستایی و روشنفکران نیز به شیوه‌های گوناگون مشغول به چالش طلبیدن رژیم اسلامی حاکم می‌باشند. از طرفی دیگر بر بستر این نارضایتی و خشم فزاینده مردم، تضادها و اختلافات جناح‌بندی‌های جمهوری اسلامی به نحو کم سابقه‌ای اوج گرفته است. به طوری که چند روز پیش خامنه‌ای طی یک هشدار علنی به روسای سه قوه، تهدید کرده که در صورت تداوم منازعات آنها و بی‌توجهی شان به اوضاع حساس و بحرانی کشور و منطقه، «مردم» را وارد صحنه خواهد نمود. با توجه به بی‌پایگی کامل خامنه‌ای و شرکا در میان اکثریت قریب به اتفاق توده‌ها. مشخص است که عبارت مربوط به «ورود مردم به صحنه» اسم رمز یک حکومت مطامی مبتنی بر فعال‌میشایی کامل دستجات انصار حزب الله و نیروهای پاسدار و مسلح رژیم است. در چنین وانفسایی آخرین توهمات بخشی از توده‌ها به جناح «اصلاح طلب» دوخردادی و کلا پروژه استحاله این رژیم قرون وسطایی، به سرعت در حال فروریختن است و به موازات آن خود تنورسین‌های این جناح نیز فوج فوج از شکست و بن بست سیاسی خود سخن به میان می‌آورند و از به اتمام رسیدن ظرفیت‌شان برای «سرکار گذاشتن مردم» نالان‌اند.

در کنار این پارامترهای مهم داخلی، اوضاع بین‌المللی نیز در اساس، خلاف منافع و حتی حیات رژیم عمل می‌کند. از قرار گرفتن رژیم ایران در مثلث اهریمنی دولت جنگی بوش و نیز مشروط کردن همکاری‌های اقتصادی گسترده اتحادیه اروپا با ایران به بهبود کارنامه سیاسی آن توسط «پارلمان اروپا» و افزایش کم سابقه اعتراضات نهادهای بشر دوست بین‌المللی علیه تشدید نقض حقوق بشر در کشورمان که بگذریم، باید به وضعیت جنگی منطقه و بویژه حمله قریب‌الوقوع آمریکا به عراق و پا گرفتن یک رژیم پرو آمریکایی در

این کشور که به معنا تنگ تر کردن حلقه محاصره به دور رژیم ایران خواهد بود. نیز اشاره نمود که همچون کابوسی خوف انگیز خواب را از چشمان حکام ایران ربوده است. به همین خاطر سران رژیم، در خفا حاضرند هر معامله‌ای با آمریکا و از جمله کمک به پیشبرد نقشه جنگی آن علیه عراق را انجام دهند، منوط به اینکه دولت بوش دست از سر رژیم ایران بردارد. لازمه چنین معامله‌ای اما در دست داشتن کنترل کامل اوضاع داخلی است. چرا که وقوع جنگ در شرایط وجود بحران حاد سیاسی در کشور و گسترش جدال بالایی‌ها در پی غلیان پایینی‌ها می‌تواند به کلی شیرازه امور را از دست حکام خارج کند و حتی جامعه را به سوی یک انقلاب نوین رهنمون کند.

بنابراین آن نیروی سیاسی که برای وضعیت پراشتاب عقب خواهد ماند و نخواهد توانست در صف باشد، به سرعت از روند حوادث پرشتاب عقب خواهد ماند و نخواهد توانست در صف آرای‌های سیاسی، طبقاتی و اجتماعی موجود، رل درخور توجهی ایفا کند. به همین خاطر با نگاهی گذرا به همه طیف بندی‌های سیاسی فعال در صحنه سیاست ایران به عینه مشاهده می‌کنیم که هر یک درصددند، همراه با داغ شدن «فاز سرنگونی» به شدت وارد بحث اثباتی و کلیدی چگونگی این «سرنگونی» و آلترناتیو یا جایگزین سیاسی رژیم در در حال نزار شوند.

در شرایط حاضر چهار طیف سیاسی عمده (به رغم تلون و تفاوت‌ها و تضادهای درونی هر طیف) را می‌توان در صحنه مبارزات سیاسی و اجتماعی مربوط به کشورمان شناسایی نمود:

۱. سلطنت طلبان ۲. جمهوری خواهان غرب گرا ۳. مجاهدین خلق ۴. سوسیالیست‌ها
هیچیک از این چهار گروه بندی اصلی طیف اپوزیسیون نه به لحاظ توانایی کمی و تشکیلاتی و نه به لحاظ یا به توده‌ای بالفعل در جامعه، توانایی رهبری بلامنازع جنبش سرنگون طلبی را ندارند. اصولاً بخش اعظم مردم هم به دلیل تجارب ناشی از شکست انقلاب بهمن و هم بدلیل بی اعتمادی به سیاست‌ها و توانایی‌های واقعی و دست به نقد این چهار طیف اصلی، مایل به «چیدن همه تخم مرغ‌های خود» در «سبد» یکی از آنها نیستند. از این رو مدتی است که با هدف جلب رضایت مردم و رفع نگرانی‌های آنها، «فریادهای وحدت و اتحاد» از هر طرف به گوش می‌رسد. یکی صحبت از «امروز فقط اتحاد» می‌کند و همگان را فارغ از هر سیاست و مرامی دعوت می‌کند که زیر علم آقای رضا پهلوی (به مثابه یک شخصیت «فراجناحی») گرد آیند، دیگری از «وحدت کمونیستی گردان‌های پراکنده چپ انقلابی» سخن می‌گوید، آن یکی از «جبهه دموکراتیک» (متشکل از چپ‌ها و دموکرات‌های سرنگون طلب) صحبت می‌کند، یکی از «جبهه فراگیر همه جمهوریخواهان آزادیخواه» سخن می‌گوید که «اپوزیسیون آزادیخواه غیر سرنگون طلب» هم بتواند در آن شرکت کند. در این کارزار داغ همگرایی و تبلیغ ضرورت اتحاد و همکاری، تنها دو جریان سیاسی بوده‌اند که تنها ره «رهایی» را پیوستن همه به حزب و سازمان خود می‌دانستند و هر نوع اتحاد با جریان‌های سیاسی دیگر را نفی و آن را تئوریزه می‌نمودند. یکی «حزب کمونیست کارگری» و دیگری «شورای ملی مقاومت مجاهدین». اکنون «مقاومت سکتاریستی» یکی از دو جریان سیاسی به «پایان» خود رسیده و سازمان مجاهدین خلق و آقای مسعود رجوی نیز به بازار داغ «آلترناتیو سازی» پیوسته و رسماً طرحی مشتمل بر سه ماده و یک تبصره را در تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۸۱ به تصویب رسانده‌اند که عنوان آن: «طرح جبهه همبستگی ملی برای سرنگونی استبداد مذهبی» می‌باشد. در ارتباط با ضرورت و شان نزول چنین طرحی، هم آقای مسعود رجوی و هم آقای مهدی سامع (عضو دیگر شورای ملی مقاومت) در سایت دیدگاه و ... مطالبی را بیان داشته‌اند.

در این مصوبه ابتدا «شورای ملی مقاومت» با تاکید بر التزام اعضای خود در قبال برنامه شورا و دولت موقت و طرح‌ها و مصوبات و ساختار سیاسی شورا، آمادگی خود را برای همکاری با دیگر نیروهای سیاسی در چارچوب «جبهه همبستگی ملی برای سرنگونی استبداد مذهبی» اعلام می‌کند، سپس در ماده دو شرایط عضویت در جبهه همبستگی ملی را بیان می‌نماید. بر مبنای این ماده، جمهوریخواه بودن التزام به نفی کامل نظام ولایت فقیه (با همه جناح‌ها و دسته بندی‌های درونی آن) و اعتقاد به استقرار یک نظام سیاسی دموکراتیک، مستقل و مبتنی بر جدایی دین از دولت، جزو مشخصات جریان‌اتی خواهند بود که مایل به حضور در این جبهه نوین هستند. آقای رجوی در بیانیه خود بعنوان «مسئول شورای ملی مقاومت» خاطر نشان کرده که «تبلیغ به سود حکومت آخوندی و هریک از جناح‌های آن» و «مذاکره و برقرار کردن رابطه با آنها» خط قرمز این جبهه محسوب می‌شوند و آن را «محک تشخیص دوست و دشمن و معیار تنظیم رابطه با کلیه افراد و جریان‌ها» دانسته‌اند.

در تبصره این طرح نیز آمده که «دبیرخانه شورای ملی مقاومت، تدارک برگزاری اولین گردهمایی جبهه را برعهده دارد.» چند روز پس از انتشار این طرح، آقای مهدی سامع (که تا کنون از او به عنوان وزیر صنایع در دولت موقت دموکراتیک اسلامی - کابینه رییس جمهوری مریم رجوی - یاد می شده است!!) در مصاحبه ای با آقای «علی ناظر» مسوول سایت «دیدگاه» در پاسخی به پرسشی در مورد امکان حضور نیروهایی که به مبارزه مسلحانه (در حال حاضر) اعتقاد ندارند گفت که تنها پذیرش ماده دو برای عضویت کافست. **بدین ترقیب «شورای ملی مقاومت» و جریان اصلی آن «سازمان مجاهدین خلق» لااقل در حرف و بعد از دو دهه «مقاومت» بالاخره پذیرفته اند که اولاً غیر از خودشان در صفوف نیروهای اپوزیسیون نیز، جمهوریخواه آزادیخواه و مبارز یافت می شوند!! ثانیاً اعتقاد یا عدم اعتقاد به مبارزه مسلحانه، خط قرمز «شر و خیر» و «رزم و انفعال» نیست و معتقدین به اشکال غیر قهرآمیز مبارزه نیز «آدم» هستند!! ثالثاً برخلاف طرح دولت موقت شورای ملی مقاومت که بر استقرار «جمهوری دموکراتیک اسلامی» (که هم رییس جمهور و هم وزرایش از قبل - در تبعید - تعیین شده اند) پای فشرده بود بر «ضرورت جدایی دین از دولت» تاکید می ورزد. آیا این تغییرات سیاسی جدید مجاهدین خلق را باید جدی تلقی نمود؟ آیا اوضاع بین المللی و منطقه ای، «شورا» را به این «عقب نشینی تاکتیکی» و از روی «ناچاری» و «بن بست سیاسی» ترغیب نکرده است؟ موضع ما چه باید باشد؟ پاسخگویی به این سوالات، موضوع بخش دوم این نوشتار خواهد بود.**

ادامه دارد

هفته نامه پیوند ، چاپ کانادا ، شماره ۴۵۷